

تاریخنگاری اسلام یا تاریخنگاری مسلمانان

● دکتر حسن حضرتی

مقدمه
مفهوم تاریخنگاری اسلامی، محل مناقشه‌ی برخی از اهل نظر قرار گرفته است. عده‌ای بر این اعتقادند که اساساً ترکیب «تاریخنگاری اسلامی»، ترکیب صحیح و دقیقی نیست. زیرا تمام مؤلفه‌های آنچه در میراث مکتوب تاریخنگاری مسلمانان جای گرفته، اسلامی نیست. بر این مبنای توصیه می‌کنند از ترکیب «تاریخنگاری مسلمانان» استفاده شود. زیرا از آن مسلمانان است، اگرچه ممکن است در مواردی با اصل و بنیادهای اندیشه‌ی اسلامی همخوانی نداشته باشد.

محمد عابد الجابری نیز به چنین تفکیک مفهومی میان تاریخنگاری اسلامی و تاریخنگاری مسلمانان باور دارد. مفروض این نوشتار، تأکید بر ناسازه‌هایی است که میان رویکرد قرآنی به تاریخ، و رویکرد تمدن مسلمانان به تاریخ وجود دارد.

تاریخ در قرآن کریم

گفته می‌شود نگاه اسلام و قرآن به علم تاریخ، نگاهی استعدادجویانه است. در قرآن، اهمیت ویژه‌ای به تاریخ - به عنوان یکی از آیه‌های سعادت بشری - داده شده است. آیات فراوانی در قرآن، دلالت بر موضوعات تاریخی دارد؛ تا آنجا که به کرات بر مطالعه‌ی تاریخ و تأمل در آن تأکید شده است.^۱

رویکرد قرآن به تاریخ، رویکردی تحلیلی و اندیشه‌ای است. در قرآن هر جا که اشاره و یا گزارشی تاریخی آمده است، بلاغاً خواننده به تفکر و تعقل دعوت شده است: «اَفَلَا يَنْفَكِرُونَ؟»، «فَلَا يَعْلَمُونَ؟» و ... بنابراین ویژگی نخست رویکرد قرآنی به تاریخ، عقل گرا بودن آن است.

در گزارش‌های تاریخی قرآن، بخش توصیف و روایت رخداد، بسیار مختصر و بدون پرداختن به جزئیات واقعه است، اما بخش دوم گزارش‌ها که به تحلیل رخداد و نتیجه‌گیری آن اختصاص دارد، با تفصیل بیشتر آمده است. نتیجه آن که، خداوند در رویکرد به تاریخ، ما را بیشتر به تحلیل و تفسیر و تأمل در آن توصیه می‌کند، نه توصیف آن، برای نمونه می‌توان به داستان اصحاب کهف اشاره کرد که خداوند می‌فرماید: «... بعضی خواهند گفت که عده‌ی آن اصحاب کهف سه نفر بود و چهارمین هم سگ آن‌ها، و برخی دیگر گویند هفت نفر بودند

و هشتمین سگ آن‌ها. ای رسول ما! تو با مردمی که این اختلافات [بی‌نتیجه] را برپا می‌کنند بگو...[این قدر بر سر قصه‌ی یاران کهف بحث و جدل می‌کند که] امید است خدای من را به حقایقی بهتر و علومی برتر از این قصه هدایت فرماید.»^۳ در حقیقت، قرآن پیش از این که تعداد اصحاب کهف را روشن کند، وارد مرحله‌ی تحلیل، نتیجه‌گیری و عبرت‌آموزی از این گزارش می‌شود. بنابراین ویژگی دیگر رویکرد قرآنی به تاریخ، نتیجه‌مدار بودن آن است.

تاریخ‌نگاری مسلمانان

اما مشکل و ناسازه این است که مسلمانان در سپهر تمدن اسلامی، به جای تأسی جستن از رویکرد قرآنی به تاریخ و تأکید بر عنصر تحلیل و تفسیر در آن، به توصیف و روایت صرف در تاریخ روی آورده‌اند و در عمل، از رویکرد قرآنی فاصله گرفته‌اند. آن چه در این حوزه به عنوان میراث مكتوب تمدن مسلمانان باقی مانده، گویای این واقعیت است که مسلمانان در توجه به تاریخ - آن گونه که قرآن مورد تأکید قرار داده - نه تنها اهتمامی نداشته‌اند، بلکه مسیر انحرافی ناصوابی را در پیش گرفته‌اند که به یقین، آسیب‌های زیادی را به همراه آورده است.

وقتی همسو با قرآن، تاریخ را آیه‌ای برای سعادت بشری بدانیم، آسیب‌هایی را که تمدن مسلمانان از جهت عدم رویکرد درست به تاریخ متحمل شده است، بیش تر و بهتر درک می‌کنیم. این که چرا مسلمانان در توجه و کاربست رویکرد قرآنی به تاریخ غفلت ورزیده‌اند، به عوامل زیادی بازمی‌گردد که در اینجا به چند مورد مهم آن اشاره می‌کنیم؛ (الف) غلبه‌ی سنت یونانی از حیث عدم قائل بودن شأن علمی برای تاریخ. یونانی‌ها در طبقه‌بندی علوم، برای تاریخ جایگاهی قائل نبودند. این سنت به صورت مردریگی از فرهنگ یونانی به فرهنگ مسلمانان راه یافت. نمونه‌ی باز جنین تأثیری را در مقدمه‌ی ابن خلدون می‌بینیم. او که واضح فلسفه‌ی تاریخ در تمدن مسلمانان است، در صفحات آغازین کتاب خود، تاریخ را علمی «حکمی» معرفی می‌کند که باید با عقل به سراغ آن رفت اما سوگمندانه باید گفت که این نویسنده‌ی بزرگ مسلمان، در طبقه‌بندی علوم، نه تنها تاریخ را در میان علوم عقلی قرار نمی‌دهد، بلکه حتی جزو علوم نقلي هم به شمار نمی‌آورد. علت این امر، به نظر نگارنده، چیزی جز تأثیر طبقه‌بندی یونانی علوم، در ذهن و اندیشه‌ی مورخان مسلمان نیست.

(ب) حاکمیت فرق نقل گرا و اهل حدیثی که در پایگان فکری شان، خردسنجی بودند و برای عقل انسانی جایگاهی قائل نبودند. در اندیشه‌ی ایشان، حجیت همواره با نقل بوده است، و نه عقل، استمرار سلطه‌ی علمی این فرق، در شیوه‌ی رجوع مسلمانان به تاریخ‌نگاری تأثیرات بنیادی گذاشته است. بسیاری از مراجع تاریخ که به عنوان میراث مكتوب تمدن مسلمانان از آن‌ها یاد می‌شود، به وسیله‌ی نمایندگان این فرق نقل گرا نگاشته شده است که بر جسته‌ترین آن‌ها، بدون تردید محمد بن جریر طبری است. راقم این سطور بر این عقیده است که آنچه به عنوان پارادایم مسلط در تاریخ تمدن مسلمانان در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری میدان داری کرده، پارادایم طبری است. از این پارادایم به نوعی می‌توان در تاریخ‌نگاری مسلمانان به عنوان تنها پارادایم، یاد کرد. منظومه‌های فکری گونه‌گون در مقابل این پارادایم، برای مدتی امکان ظهور و بروز یافته‌اند، اما هیچ کدام از آن‌ها، امکان تبدیل شدن به پارادایم مسلط را پیدا نکرده‌اند. قدرتمدترین این منظومه‌ها، منظومه‌ی فکری خلدونی است که قابلیت تبدیل به پارادایم را داشت، ولی امکان آن را نیافت.

(ج) ارتباط تنگاتنگی که بین دانش تاریخ و گفتمان قدرت و سیاست وجود داشت و حساسیت ویژه‌ای که از سوی صاحبان قدرت اعمال می‌شد، عرصه را برای ورود صاحبان واقعی فکر و اندیشه در قلمروی تاریخ‌نگاری، تنگ و محدود کرد. در مقابل، غلامانی حلقه به گوش، با حمایت حاکمان خودکامه، وظیفه‌ی گزارش و ثبت تاریخ را بر عهده داشتند.

این عوامل به همراه دهها عامل دیگر، باعث بی‌توجهی مسلمانان به رویکرد تاریخی قرآن شد. این مسأله، مسلمانان را در حال حاضر در وضعیتی قرار داده که در فهم تاریخ، دچار فقری مضاعف شده‌اند؛ آن گونه که حتی برای تحلیل تحولات تاریخ دین و سرزمین خود، نیازمند دیگران اند، تا آنان مطابق با ایده‌ها و باورهای خودشان، تاریخ ما را بنویسند و تفسیر کنند. بی‌تردد این تاریخ وارداتی، بی‌ضرر و زیان نیست و نخواهد بود.

شاخصه‌های کلان تاریخ‌نگاری مسلمانان

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های این تاریخ‌نگاری، توصیفی بودن آن است. مورخان مسلمانان متأثر از آنچه در مجموعه‌ی

تمدن مسلمانان رخ می‌داد، مهم‌ترین وظیفه‌ی خود را «ثبت گزارش‌های تاریخی و ثبت و ضبط عادلانه‌ی وقایع، آن‌گونه که رخ داده و بدون هیچ‌گونه کم و کاست» می‌دانستند. آن‌ها معتقد بودند حفظ عدالت در ضبط وقایع تاریخی تنها زمانی میسر می‌شود که راوی به گزارش و توصیف واقعه اکتفا کند و از استنباط و استنتاج عقل بپرهیزد.

دومین مشخصه‌ی تاریخ‌نگاری مسلمانان، تأکید پیش از حد بر تحولات سیاسی است. به عبارت دیگر، آنچه بیش از همه برای مورخان ما حائز اهمیت بوده، گزارش تاریخ پادشاهان و سلاطین و رخدادهای مربوط به این بخش از جامعه بوده است. برای مورخان ما، تاریخ مردم و تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن‌ها جذب موضوعات تاریخی نداشته است. به همین دلیل است که طبری نام کتاب خود را تاریخ انبیاء و پادشاهان می‌گذارد و حمزه اصفهانی عنوان تاریخ سنی ملوک الازن و الانبیاء را برای کتاب خویش بر می‌گزیند.

مورخان ما همواره نگاه تقدس‌آمیزی به مؤلفه‌ی قدرت داشتند. ایشان تحت تأثیر کلام اشعری، قدرت سلطان را نمودی از قدرت خداوندی می‌پنداشتند و مقام معنوی ملوک را نیز کمتر از مقام انبیاء نمی‌دانستند.^۱ تفکر مذکور باعث شد در تاریخ‌نگاری خود، به بازتاب تاریخ پادشاهان توجه کند و نقش مردم را به دست فراموشی بسپارند.

در سده‌های اخیر با شکل‌گیری مکاتب تاریخ‌نگاری تأثیرگذاری مانند مکتب آنال، در تحلیل‌های تاریخی توجه خاصی به تحولات اقتصادی و اجتماعی شده است. همچنین مکتب مطالعات فرودستان^۲ به ریاست رانجیت‌گوها در هند که بر مطالعه‌ی تاریخ طبقات فرودستت جامعه تأکید دارد، نگاه تکمحور و عقیم در تاریخ‌نگاری منسخ شده است. در کشور ما نیز با تأسیس دارالفنون و آشنازی دانش‌آموخته‌های آن با روش‌های جدید، تحولاتی هر چند اندک ولی محسوس در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری ایرانی- اسلامی^۳ ایجاد شد و مقولات غیرسیاسی نیز مورد توجه قرار گرفتند.

مشخصه‌ی سوم این که تاریخ‌نگاری مسلمانان در سایه‌ی منازعات کلامی - که در عهد میانه بین فرق اسلامی به شدت رواج داشت - تاریخ‌نگاری معطوف به هدف بود، نه حقیقت. این که اساساً تاریخ‌نگاری معطوف به حقیقت، وجود خارجی و عینی دارد و یا خیر، و این که آیا معطوف به هدف بودن، تنها مشخصه‌ی تاریخ‌نگاری مسلمانان است یا شامل تمام تاریخ‌نگاری‌ها می‌شود یا خیر، مباحثی است که در جای خود اهمیت بسیاری دارد. اما حقیقت این است که این منازعات فرقه‌ای و کلامی، آن‌چنان تاریخ‌نگاری مسلمانان را تحت تأثیر قرار داده که مورخان در ثبت و ضبط رخدادهای تاریخ، تنها به راهکارهایی می‌اندیشیدند که ایشان را در اثبات ادله و مبانی فکری فرقه‌ی خود با استناد به رخدادهای تاریخی باری دهد. در این تفکر، علم تاریخ به ابزاری تبدیل می‌شد برای اثبات یک سلسله مبانی کلامی و فرقه‌ای و رد ادله‌ی مقابل آن، که از سوی یک فرقه‌ی دیگر دفاع می‌شد.

مشخصه‌ی چهارم تاریخ‌نگاری مسلمانان، اعتقاد به اندیشه‌ی مشیت الهی و محوریت خدا و تاریخ است. این تفکر، اندیشه‌ی مسلط در عهد سنت، هم در شرق و هم در غرب، بوده است. در این تفکر، خدا در مرکز دایرگاهی تاریخ قرار دارد و همه چیز به او متنه می‌شود. قائلان به این تفکر، وقوع هر رخدادی را قبل از آن که در زمینه و در اعمال و رفتار انسان‌ها جستجو کنند، در انسان و در اراده‌ی خداوند لا زیال می‌یابند.

در پارادایم سنت که در مغرب‌زمین تا عهد رنسانس و حتی پس از آن تداوم داشت، تاریخ در خدمت الهیات بود و توضیح این وضعیت نیز بر عهده‌ی کسانی مانند بوسونه در قرن هفدهم بود که برای تاریخ، وظیفه‌ای جز توضیح و توجیه اراده‌ی خداوند قائل نبودند. در همان زمان، در تمدن مسلمانان نیز مورخان مسلمانی مانند عظام‌لک جوینی، اندیشه‌ی مشیت الهی را در تاریخ به کار بستند. اینان پیش از آن که عوامل طبیعی و بشری را در وقوع رخدادهای عظیمی مانند حمله‌ی مغول دخیل بدانند، آن را عذرای اسلامی می‌خوانند و وقوع آن را خواست خداوندی تلقی می‌کردند. این مورخان، از چنگیز به عنوان «شمیسیر خدا» یاد کرده‌اند!

در این نگاه، به همان اندازه که نقش خداوند در تحولات تاریخی پُرزنگ جلوه داده می‌شود، با کاهش نقش انسان رو به رو می‌شویم تا جایی که در عمل، اختیار از او سلب می‌شود. این تفکر، ناخواسته به طرف جبرگرایی تاریخی پیش می‌رود. بدین معنا که در نهایت، هیچ اختیار و انتخاب را برای انسان قائل نمی‌شوند. پارادایم مدرن، برخلاف پارادایم سنت، نقش اصلی را در میدان تاریخ، نه در خدا، بلکه در انسان، و نه در انسان، بلکه در زمین جستجو می‌کرد. و البته این مسأله‌ای است که خداوند هم در کتاب اسلامی خویش برای انسان‌ها یادآور شده بود: «ان الله يغیر ما يقدر حتى يغروا ما بأنفسهم».^۴

تمادوم سلطه‌ی پارادایم طبری در تاریخ‌نگاری مسلمانان

در نگاهی کلان به میراث گران‌سنگ تاریخ‌نگاری مسلمانان، آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کند، سلطه‌ی پارادایم طبری است. طبری و تاریخ او، آئینه‌ی تمام‌نمای تاریخ‌نگاری مسلمانان هستند.

اگرچه بیش از طبری، مورخانی مانند ابن‌اسحاق در شکل‌گیری چنین پارادایمی سهم عمده‌ای داشته‌اند، چرا این پارادایم به نام طبری شناخته می‌شود؟ پاسخ این پرسش در تأثیرگذاری بسزای طبری و اثر ارزشمندش در مورخان پس از او نهفته است. شاید طبری مبدع چنین رویکردی در تاریخ‌نگاری مسلمانان نباشد، اما بی‌شك، بیش از هر مورخ دیگر بدان تعین بخشیده است.

مهم‌ترین برجستگی رویکرد طبری به تاریخ که پس از اوی سرمشق غالب مورخان مسلمانان قرار گرفت، توجه ویژه به نقل رویداد با استفاده از اسلوب‌های مختلفی است که مسلمانان بدان‌ها تسلط داشته‌اند. همین ویژگی، مهم‌ترین نقطه ضعف این پارادایم نیز بهشمار می‌آید؛ یعنی نادیده گرفتن قوه‌ی عقل در دانش تاریخ و به تبع آن، مهجور ماندن رویکرد عقلانی در تاریخ‌نگاری مسلمانان.

آنچه گفته شد، اگرچه ویژگی‌های اصلی تاریخ‌نگاری مسلمانان با محوریت پارادایم طبری در عهد سنت است، اما می‌توان از این مدعایم دفاع کرد که پارادایم طبری همچنان و در عصر حاضر نیز – به رغم تأثیر زیادی که مورخان مسلمان از تحولات دانش تاریخ در مغرب زمین پذیرفتند – پارادایم مسلط بومحور در تاریخ‌نگاری مسلمانان است. این پارادایم با چالش‌های جدی در تقابل با پارادایم‌های عقل محور وارداتی به جهان اسلام روبه‌رو شده است، اما به زعم راقم این سطور، همچنان به حیات مسلط خود ادامه می‌دهد. نمونه‌ی روشن از حوزه‌هایی که تاریخ‌نگاری با سیطره‌ی پارادایم طبری در آن به حیات خود ادامه می‌دهد، حوزه‌ی ایران کوئی است. آیا غیر از این است که تاریخ‌نگاری ایرانیان در عصر حاضر، همچنان بر مدار نقل و توصیف است؟ و همچنان وقادارانه از سنت فکری طبری در حوزه‌ی تاریخ تبعیت می‌کند؟

پی‌نوشت

۱- برای نمونه می‌توان به آیات زیر اشاره کرد: یوسف/۱۱، اعراف/۱۷۶، هود/۱۲۰، اعراف/۱۰۰، کهف/۱۳، مائدہ/۳۷، قصص/۳، تغابن/۵، عنکبوت/۲۰، آل عمران/۱۳۷، روم/۴۲ و حج/۴۵.

۲- در سوره‌ی عنکبوت (آیه‌ی ۳۵)، پس از ذکر تاریخ قوم لوط آمده: «و از این واقعه برای کسانی که تعقل نمی‌کنند، آیه‌ای روشن به جای گذاشتم»، نیز در سوره‌ی اعراف (آیه‌ی ۷۶) می‌گوید: «بس نقل کن برای آنان تاریخ را، شاید تفکر کنند».

۳- کهف/۲۲-۲۳.

۴- خواهندگان رجوع کنند به اندیشه‌های سیاسی غزالی در نصیحه‌الملوک، و یا اندیشه‌ی شیخ اشراف در الواح عمامدی، و یا آراء و نظریات اندیشمندان دیگری مانند نجم الدین رازی در مرصاد العباد و ...

5- Subaltern.

۵- در اینجا لازم است توضیجی هرچند کوتاه درباره‌ی نقطه‌ی تمیز «تاریخ‌نگاری ایرانی- اسلامی» و «تاریخ‌نگاری مسلمانان» ارائه شود. از حيث موضوعی و دوره‌ی تاریخی و حتی قلمروی جغرافیایی، نمی‌توان «تاریخ‌نگاری مسلمانان» را از «تاریخ‌نگاری ایرانی- اسلامی» تفکیک کرد. حتی از حیث مورخان و نویسنده‌گان هم این دو حوزه، قابل دسته‌بندی نیست، مورخان ایرانی به نوعی مورخان مسلمان هم به شمار می‌روند. نمونه‌ی برجسته‌ی ایشان، محمد بن جریر طبری است که از یک طرف ایرانی است و از طرف دیگر، نقطه‌ی عطف و شخصیت جریان‌ساز در تاریخ‌نگاری مسلمانان نیز بهشمار می‌رود. حال چه باید کرد؟ آیا طبری را باید در ذیل «تاریخ‌نگاری ایرانی- اسلامی» مورد بررسی قرار داد، یا در ذیل «تاریخ‌نگاری مسلمانان»؟ برای حل این مشکل، هر چند به صورت اعتباری، باید نقطه‌ی تمیز میان «تاریخ‌نگاری مسلمانان» و «تاریخ‌نگاری ایرانی- اسلامی» قائل شد. با توجه به اشتراکات زیاد این دو از قبیل همسانی موضوعی و محتوایی آثار، دوره‌های تاریخی، قلمروی جغرافیایی و مذهب و باور مورخان، به زعم راقم این سطور، مناسب‌ترین نقطه‌ی تمیز برای تفکیک «تاریخ‌نگاری ایرانی- اسلامی» از «تاریخ‌نگاری مسلمانان» می‌تواند عنصر «زبان» باشد. به این معنا که صرفاً متابع تاریخ‌نگارانهای که به زبان فارسی نگارش یافته‌اند، در زمرة‌ی «تاریخ‌نگاری ایرانی- اسلامی» مورد بررسی قرار بگیرند و منابع تاریخ‌نگارانهای که به زبان‌های غیرفارسی – که البته اغلب آن‌ها به زبان عربی است – نوشته شده‌اند، حتی اگر نویسنده‌گان آن‌ها ایرانی باشند، در ذیل «تاریخ‌نگاری مسلمانان» بررسی شوند.

۷- رد/۱۱.